بسمه تعالی

دهه فجر سال ۵۷ در استان گلستان

تالیف: غلامرضا خارکوهی- تاریخ نگار انقلاب اسلامی

آنچه در ادامه می‌آید مطالبی است که از "کتاب استان گلستان در نهضت امام خمینی" – تالیف: غلامرضا خارکوهی اخذ شده است. این کتاب ٤٤٠ صفحه است و در ٤ بخش و ٩ فصل تدوین شده است. این کتاب با روش اسنادی، توصیفی، و تاریخ شفاهی تالیف شده و مولف به تشریح وقایع تاریخی استان گلستان از انقلاب مشروطه تا بهمن سال ٥٧ به خصوص مبارزات مردم این منطقه در انقلاب اسلامی از سال ٤١ تا پایان دوران دفاع مقدس پرداخته است. آنچه در زیر می آید شرح مختصر وقایع استان گلستان در روزهای ١٢ تا ٢٢ بهمن سال ٥٧ است که از همین کتاب انتخاب شده و در اختیار علاقمندان قرار می گیرد..

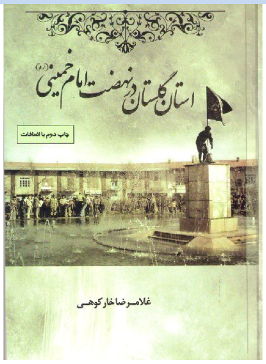

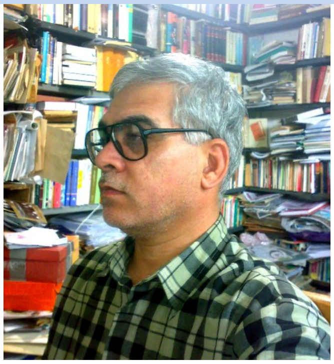

بازگشت حضرت امام و شور و شعف گلستانی ها

اندکی پس از فرار شاه از ایران و در اوج شادمانی مردم انقلابی ناگهان در اوایل بهمن ماه سال ۵۷ خبر بازگشت حضرت امام خمینی از پاریس به ایران ، خوشحالی مردم را صد چندان کرد و همه آماده استقبال از آن حضرت شدند. به همین خاطر میلیون ها نفر از سراسر کشور از جمله نقاط مختلف استان گلستان عازم تهران شدند تا مراسم آن امام عزیز را به یک مراسم تاریخی و بی نظیر مبدل نمایند. تهرانی ها برای میهمانان هر استان، محل و مسجد خاصی معین کرده بودند که محل استقرار مستقبلان استان گلستان مسجد لُرزاده واقع در جنوب تهران بود و همهٔ هزینه های پذیرایی و غذا و مکان استراحت شهرستانی ها را هم خود تهرانی ها خالصانه بر عهده گرفته بودند . اما دولت بختیار که آخرین میراث خوار نظام ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی بود در بهت و اضطراب فرو رفت تا اینکه در کمال فلاکت و درماندگی، بختیار با نظر ژنرال آمریکایی هایزر[1] ، در اقدامی شتاب زده فرودگاه های کشور را به روی هواپیمای حضرت امام بست .

حال مردم و دوستان امام نگران جان ایشان بودند چرا که هنوز دولت دست نشانده شاه سر پا و حکومت نظامی برقرار بود . از این رو دوستان امام نیز توصیه به تعویق سفر تا تأمین شرایط داشتند . از سوی دیگر حضور امام در این شرایط در جمع میلیون ها مردم به پا خاسته از دید آمریکا به معنای پایان حتمی کار رژیم شاه بود . اقدامات فراوانی از تهدید به انفجار هواپیما گرفته تا وقوع کودتای نظامی برای تعویق سفر ایشان صورت گرفت . حتی رئیس جمهور فرانسه نیز برای

---

١ - ژنرال هایزر آمریکایی عصر روز ۱۴ دی ماه ۱۳۵۷- ۴ ژانویه ۱۹۷۹- ساعتی قبل از غروب آفتاب وارد تهران شد. شب را در اقامتگاه ژنرال گاست، رئیس هئیت مستشاری آمریکا در تهران گذراند... سفر نامبرده به ایران به منظور تقویت روحیه افسران بلند پایه شاه صورت گرفت و مأموریت او این بود که نظامیان را برای همکاری با شاپور بختیار (پس از فرار شاه به خارج از کشور) و برنامه ریزی برای یک کودتای نظامی جهت باز گرداندن شاه (تکرار واقعه تلخ ۲۸ مرداد ۳۲) آماده و کمک نماید! - [کتاب اهرم های سقوط شاه و پیروزی انقلاب اسلامی– فخر روحانی- جلد اول- تهران- ص ۱۵۸]

تعویق سفر امام واسطه شد . اما امام خمینی تصمیم خویش را گرفته بود و طی پیام هایی به ملت ایران گفته بود می خواهد در این روزهای سرنوشت ساز و خطیر در کنار مردمش باشد.[۲] آقای کاظم علاءالدین یکی از جوانان انقلابی آن موقع شهرستان گرگان می گوید:

« بر همین اساس کمیته استقبال از حضرت امام در تهران تشکیل شد و برنامه ریزی های خاصی را در این زمینه انجام دادند که از آن جمله از تهران اعلام نمودند که مردم گرگان جهت شرکت در مراسم استقبال از حضرت امام در مسجد لُرزاده (واقع در جنوب تهران) جهت اسکان و پذیرایی حضور یابند. بدین ترتیب ثبت نام از علاقه مندان صورت گرفت که افراد ثبت نام شده با چهار یا پنج اتوبوس ، در سوم بهمن ماه عازم تهران شدند و عده ای نیز با وسیله های نقلیه شخصی یا عمومی دیگر خود را به مسجد لرزاده رسانده و به جمعیت ملحق شدند. شایان ذکر است که در روز عزیمت کاروان گرگانیها به تهران ، شایع جدی شده بود که پلیس در پمپ بنزین خروجی گرگان مستقر شده و قصد دارد ماشین های عازم تهران را به رگبار ببندد که علیرغم شایعه ی فوق و دلهره و اضطراب، جمعیت راه افتاد و به لطف خداوند اتفاق خاصی پیش نیامد. نکته قابل توجه آن که آن همه جمعیت ، روزانه در مسجد لرزاده که زحمت آن نیز فقط بر دوش هیأت آنجا و اهالی محل بود، به بهترین وجه ممکن - هم به لحاظ کیفی و هم به لحاظ کمی- مورد پذیرایی قرار می گرفتند . پذیرایی آنها در هر وعده غذا (صبحانه، ناهار، شام) در خود مسجد و با نظام خاصی انجام می شد. از طرفی چون در گرگان شایع بود که نان در تهران کم است، مسافرین به همراه خود مقدار چهار کیسه نان بردند که در مقصد، زمانی که تهرانی ها و اهل مسجد متوجه شدند بسیار ناراحت شدند که چرا شما همراه خود نان آورده اید ، در حالی که ما همه چیز را تهیه و تدارک دیده ایم . طبق برنامه ریزی کمیته استقبال، جمعیت میهمان که از همه نقاط کشور در مساجد تهران پخش بودند از دوم و سوم بهمن تا حدود ۱۵ و ۱۶ بهمن میهمان تهرانی های انقلابی و میهمان نواز و دوست داشتنی بودند که با همه وجود به خاطر دین خدا و پیامبر رحمتش از همه چیز خود گذشته و نقش واقعی انصار خدا را که در قرآن آمده به دوش می کشیدند».[۳]

آقای فتح الله نوری یکی از جوانان انقلابی آن موقع شهرستان «علی آباد کتول» است که خود به اتفاق جمع دیگری از همشهریانش در مراسم استقبال از حضرت امام در تهران حضور داشته می گوید :

« ما هم از علی آباد به آنجا رفتیم که در مسجد لُرزاده تهران جمعیتی از گرگانی ها از جمله آیت الله نورمفیدی و آیت الله طاهری را در آنجا زیارت کردم. از شهرهای دیگر استان گلستان هم دوستان دیگر آمده بودند. اما با ورود مردم به تهران ، فرودگاه توسط بختیار بسته شد. با بسته شدن فرودگاه، مردم هر روز در تهران به حمایت از حضرت امام و مخالفت با رژیم شاه و در اعتراض به بسته شدن فرودگاه راهپیمایی های بسیار گسترده ای انجام می دادند. یک روز صبح زود ما از مسجد لرزاده تهران تا بهشت زهرا که مسافتی طولانی بود پیاده به راه افتادیم که موقع ظهر به بهشت زهرا رسیدیم. در آنجا جمعیت بسیار زیادی تجمع کرده بودند .

شهید دکتر بهشتی آن روز با صدای رسا و زیبا مشغول سخنرانی در آن مراسم بود. در حین سخنرانی ایشان ، هلی کوپتری درحال گشت زنی در آسمان بهشت زهرا و بالای سر جمعیت بود و مردم داشتند آن را نگاه می کردند. در نتیجه شهید بهشتی با لحن زیبایش گفت: حال که به آسمان و به هلی کوپتر نگاه می کنید، مشت های گره کرده خود را هم نشان بدهید.

---

۲ - کتاب حدیث بیداری – حمید انصاری- تهران- موسسه تنظیم و نشر آثار امام(ره)- صص۱۰۳ تا ۱۰۵

۳ - از خاطرات مکتوب نام برده برای مولف

در این موقع مردم مشت هایشان را گره کردند و مثل مسلسل به سوی آسمان نشانه رفتند که صحنه بسیار زیبا و بیاد ماندنی شده بود.

بعد از سخنرانی شهید بهشتی، مجری برنامه اعلام کرد که آقای خامنه ای برای قرائت قطعنامه تشریف بیاورند. ظاهراً آقای خامنه ای در آن موقع در محل جایگاه حضور نداشت. در این موقع درحالی که مردم منتظر بودند، دیدم از فاصله دورتر از میان جمعیت راه باز می شود و آقای خامنه ای دارد به جلو می آید. به ما نزدیک شد و ما هم راه را باز کردیم و عبور کرد و رفت و قطعنامه را قرائت کردند. صحنه بسیار جالبی شده بود... فکر می کنم همان روز بود که شهید بهشتی برای مردم در آنجا یک سخنرانی کرد و گفت از اینکه ما کمتر در میان مردم حضور پیدا می کنیم، بعضی از دوستان گله می کنند. اما از جهاتی ضرورت دارد که ما به بعضی از مسائل دیگر هم برسیم. البته آن ایام هم مصادف بود با تحصن روحانیت در دانشگاه تهران برای اعتراض به بسته شدن فرودگاه توسط بختیار که شهید بهشتی از گردانندگان اصلی این تحصن بودند.»[4]

بدنبال این اقدام کینه توزانه بختیار، عده ای از روحانیون و مردم مبارز تهران و شهرستان ها از جمله استان گلستان با تجمع در مسجد دانشگاه تهران دست به تحصن اعتراض آمیز زدند و مردم تهران و شهرستان ها هم هر روز در خیابان ها به راهپیمایی می پرداختند و شعار می دادند:

وای به حالت بختیار اگر خمینی دیر بیاد

خمینی ، خمینی ، قلب ما ، باند فرودگاه توست

مرگ بر بختیار ، دولت بی اختیار

بختیار ، بختیار ، اگر خمینی دیر بیاد ، مسلسل ها بیرون میاد

وای به حالت بختیار، اگر خمینی دیر بیاد.

حجت الاسلام سید حسین حسینی (از روحانیان مبارز علی آباد کتول) هم می گوید:

« بنده و حاج آقا معصومی و چند روحانی دیگر مثل آقای مظفری ، آقای میر جمال الدین و ... و عده ای از اعضای کمیته انقلاب و چند نفر بازاری دیگر برای استقبال از امام به سوی تهران حرکت کردیم و برابر برنامه ریزی که آقای آیت الله عمید زنجانی انجام داده بود در یک منزل در تهران مستقر شدیم و بعد رفتیم به دانشگاه تهران که محل تحصن بود . آقای مطهری ، آقای طالقانی ، آقای خامنه ای ، آقای بهشتی و آقای رفسنجانی برای مردم سخنرانی می کردند. مجموعاً یک هفته در تهران ماندیم و جزء تحصن کنندگان دانشگاه بودیم».

مرحوم آیت الله سید حبیب الله طاهری نیز می گوید:

« کم‌کم صحبت از آمدن امام به ایران بود. من و عده‌ای از روحانیون گرگان، برای استقبال از امام به تهران رفتیم و در تحصن روحانیون در دانشگاه شرکت کردیم. در تظاهرات تهران نیز، شرکت می‌کردیم تا اینکه امام وارد ایران شد. در سالن تشریفات فرودگاه مهرآباد به زیارت امام موفق شدم و سپس به گرگان بازگشتم و چیزی نگذشت که انقلاب به پیروزی رسید».[5]

آیت الله سید کاظم نورمفیدی هم می گوید:

---

۴ - مصاحبه مولف با نام برده

۵ - کتاب خاطرات آیت الله سید حبیب الله طاهری – تالیف غلامرضا خارکوهی- حوزه هنری- تهران- چاپ دوم

« بعد از نماز صبح روز دوازده بهمن ۵۷ از محل استراحت خود به طرف فرودگاه مهرآباد حرکت کردیم. محلی را هم برای ما معین کرده بودند که در آنجا حضور پیدا کنیم تا از آنجا بوسیله اتوبوس ما و سایر مدعوین را به فرودگاه ببرند. بالاخره ما سوار اتوبوس شدیم و رفتیم به طرف فرودگاه و به آنجا رسیدیم. در لحظه ورود حضرت امام سرود خمینی ای امام اجرا شد که بسیار بسیار شورانگیز و مؤثر بود و دل و جان استقبال کنندگان را نوازش می‌داد. هواپیمای امام رسید و توقف کرد. دقایقی بعد امام از روی پله‌ها پایین آمدند. برای من که اینقدر شیفته و عاشق امام بودم و بعد از سالها او را دوباره می‌دیدم، آن حالت و آن لحظه دیگر وصف کردنی نیست. بعد از مراسم استقبال در فرودگاه، ما برگشتیم به همان اتوبوس هایی که ما را آورده بودند. ما همچنان سوار اتوبوس ها بودیم و بدنبال ماشین امام توی خیابان های تهران حرکت می‌کردیم. در آن روز غوغا و محشری به پا شده بود . جمعیت و احساسات مشتاقان امام موج می‌زد. بطوری که حضرت امام را عاقبت سوار هلی کوپتر کردند و به بهشت زهرا بردند. به هر حال ما از کثرت جمعیت به بهشت زهرا نرسیدیم.» [٦]

در واقع این استقبال عظیمی که با شرکت ده میلیون نفر انجام شد ، یک رفراندم طبیعی بود که به نفع حضرت امام و علیه رژیم طاغوت صورت گرفت و همه سرکردگان سلطنت را سرجایشان نشاند و به همه ی حامیان داخلی و خارجی رژیم ، بخصوص آمریکا و اروپا فهماند که پیروزی انقلاب به رهبری حضرت امام اجتناب ناپذیر است.

اما در گرگان و گنبد و کل استان گلستان هم بازگشت حضرت امام حال و هوای خاصی داشت، بویژه برای آنها که دلشان می خواست در آن لحظات در تهران باشند و نتوانستند بروند . آن لحظات بوی بهار پیروزی می داد و نسیم آزادی و استقلال را به ارمغان می آورد . مردم استان گلستان که گزارش بازگشت حضرت امام را بطور مستقیم از تلویزیون و رادیو می دیدند و می شنیدند ، غرق در شادی و شعف بودند . مردم چراغ های ماشین خود را روشن کردند و بوق بوق زنان و شادی کنان در خیابان ها می گشتند و به هم تبریک می گفتند . این در حالی است که بسیاری از مردم گرگان در اعتراض به جنایات فرماندار و مسئولان شهربانی گرگان در محل بیمارستان امام خمینی (پهلوی سابق) در حال تحصن به سر می بردند و مراسم استقبال از امام را از تلویزیون تماشا می کردند . در این میان با یورش نظامیان شاه به صدا و سیمای تهران ، برنامه پخش مستقیم مراسم قطع شد که موجی از عصبانیت و ناراحتی را در میان مشتاقان امام بوجود آورد . اما این اقدام دژخیمان چیزی از عشق مردم به حضرت امام نکاست . به همین خاطر با آمدن امام اشک شوق بر گونه های مردم انقلابی جاری شد و نور امید در دلهای داغدار از ستم پهلوی تابیدن گرفت.[٧] آقای احمد کریمی طالقانی نیز می گوید:

« آن روزها که تلویزیون، آن هم از نوع سیاه و سفید آن که فقط در اختیار عده ای خاص بود از خانه ها بیرون آورده شد و ارزش پیدا کرد. چون مردم گروه گروه مشتاقانه و بی صبرانه ، بطور عجیبی دور این جعبه جادویی جمع شده بودند و صحنه های ورود امام به ایران را نظاره می کردند. هیچ زمانی تا آن تاریخ به یاد نداریم که مردم به هر شکل ممکن به دنبال آخرین اخبار از چگونگی پیشرفت انقلاب خود باشند... هیچ ملتی تا آن زمان چنین اخلاص و یک رنگی را از ملتی جز ملت ایران سراغ ندارد».

بازگشت حضرت امام به کشور علاوه بر آنکه موجی از خوشحالی و نشاط انقلابی را در میان مردم بیشتر کرد ، موجب گسترش دامنه مبارزات و راهپیمایی ها، در نقاط مختلف استان گلستان نیز شد. بطور مثال روز جمعه ۱۳ بهمن ۵۷

---

۶ - خلاصه مصاحبه مولف با نام برده

۷ - کتاب استان گلستان در انقلاب اسلامی– غلامرضا خارکوهی - جلد سوم – تهران- انتشارات عروج- دوره سه جلدی گالینگور

حدود سه هزار نفر از مردم انقلابی شهرهای رامیان، آزادشهر، خانببین، و گنبد کاووس وارد علی آباد کتول شدند و همراه با مردم این شهر به تظاهرات و حمایت از امام و نهضت اسلامی اش پرداختند. لذا از آن پس اینگونه اقدامات هر روز بیش از گذشته در روستاها و شهرهای کوچک و بزرگ این منطقه متداول شد.

۱۹ بهمن سال ۵۷ گرگان

روز پنج شنبه ۱۹ بهمن سال ۵۷ – در حدود ساعت ۴ صبح – چند نفر از جوانان انقلابی در خیابان طهماسبی گرگان مشغول پاسداری و نگهبانی بودند که مورد حمله مسلحانه چند مأمور شهربانی گرگان قرار می گیرند. در نتیجه دو نفر از انقلابیون بی دفاع به اسامی آقایان: «رجب سلیمانی و برات آبرودی به شهادت می رسند و دو نفر نیز به نام غلامرضا صدیقی و سید رضا شریف حسینی» مجروح می شوند. به دنبال این قضیه چند نفر از جوانان انقلابی به مقابله به مثل می پردازند و برای انتقام گیری خون دوستان خود، به مأموران شهربانی حاضر در خیابان حمله می کنند و یکی از آنها را به نام حمزه حسینی دستگیر می نمایند و پس از ضرب و شتم زیاد، او را به مسجد گلشن گرگان می برند. حجت الاسلام سید محمد رئیسی می گوید:

« مدتی بود که هر روز حادثه‌ای برای مغازه‌ها پیش می‌آمد. لذا کسبه بازار بنا گذاشتند که شب تا صبح مغازه‌هایشان را باز کنند و روزها ببندند. آن موقع توی خیابان ها مرتب اجتماعات بود و هر شب سرگرد سلیمی‌زاده با عده‌ای دیگر از مأموران در خیابان های گرگان می‌گشت و به مردم فحاشی و تیراندازی هوایی می‌کرد. در یکی از همین شب ها که مغازه‌ها باز بود، من در منزل خواب بودم که ناگهان تلفن زنگ زد و به من خبر دادند که جوان ها پلیسی بنام سیدحمزه حسینی را در خیابان گرفته‌اند و می‌گویند به سوی ما تیراندازی کرده و دو یا سه نفر هم کشته شده‌اند. او را ضرب و شتم کرده بودند و کشان‌کشان به مسجد گلشن آورده بودند... من پس از این تلفن، همان نصف شب از منزل به مسجد رفتم و دیدم که او را در داخل شبستان مسجد گلشن انداخته‌اند. من به مردم گفتم: کنار بروید ما خودمان او را محاکمه می‌کنیم. احساسات مردم به قدری هیجان زده بود که من مجبور شدم آن بیچاره را در داخل یک حجره در مسجد بگذارم و درب آن را هم بستم و به مردم گفتم که شما بروید، ما او را محاکمه می‌کنیم. مردم متفرق شدند. سپس من جوان های زیرنظر آقای متّقی را سفارش کردم که همه مواظب باشند تا فرصتی پیش آمد، او را فراری بدهند. دیگر خیال من تا حدودی راحت شد و من برگشتم به منزل. ولی همان شب در غیاب من... مردم هیجان زده بطرف حجره محل نگهداری آن پاسبان حمله می‌کنند و او را می‌کُشند و سپس جنازه‌اش را هم می‌برند و در چهار راه میدان به درخت آویزان می‌کنند.» [۸]

اینجانب (خارکوهی مولف این کتاب) صبح آن روز تازه به مغازه محل کارم (که واقع در اواسط خیابان امام خمینی در فاصله ۱۰۰ متری محل جنازه قرار داشت) رفته بودم که ناگهان یکی از همکارانم رسید و گفت یک پاسبان را دیشب بچه های انقلابی گرفته اند و خیلی او را کتک زده اند و نیمه جان سر چهار راه میدان عباسعلی به درخت آویزان کرده اند. من هم بلافاصله به طرف چهار راه میدان رفتم و در بین راه هم عده ای از مردم را می دیدم که آنها هم مثل من با عجله برای تماشای جسد آن پاسبان می روند و از این که یکی از مأموران شهربانی جنایت کار گرگان به سزایش رسیده خوشحال بودند. اما دقایقی بعد مأموران شهربانی گرگان وحشیانه به خیابان ها ریختند و به جان مردم و اموال آنها افتادند.

---

۸ - خاطرات نام برده در اختیار مولف

این در حالی بود که آنها بدون مجوز قانونی حتی از مقامات مافوق خود در استان مازندران دست به کشتار و آتش سوزی اموال مردم زدند . چنان که آقای میروحید گراکویی که آن زمان پلیس وظیفه شهربانی گرگان بود، پس از پیروزی، در دادگاه انقلاب چنین گفت:

«آن روز [۱۹بهمن ۵۷] پاسبان ها جمع بودند و منتظر دستور بودند که به سر وقت مردم بروند . بعد چون دیدند که دستور به آنها نمی رسد ، همگی تصمیم گرفتند که خود سرانه به خیابان بریزند و روی این اصل همگی به راه افتادند که در این موقع سرپاسبان یوسف اشرفی آنها را تشویق به رفتن می کرد و پاسبان ها از قبیل: علیرضا یزدانی، ایرج فراهی ، غلامعلی زاهدی، محمد قلی علیدوست، کمالی، حسین منوچهر، علایی ، فیلرایی، جهان تیغ، صفر رشتی، سلیاری ،گیلانی، کیخواه، درزی و عباسعلی مقصودلو به راه افتادند و تا خیابان پهلوی هر چه سر راه خود دیدند یا شکستند و یا آتش زدند و از بین بردند.» [۹]

روز ۱۹ بهمن سال ۵۷ مأموران شهربانی گرگان علاوه بر آتش زدن حدود ۱۰۰ مغازه و انبار و هتل واقع در خیابان امام خمینی شهر گرگان ، برخی از اجناس آنها را نیز غارت کردند و به یغما بردند. آنها حتی چند ماشین که برای تخلیه اموال مغازه ها و نجات از آتش سوزی آمده بودند را نیز به آتش کشیدند، و به سوی مردم و کسانی که مشغول نجات اجناس مغازه های خود بودند نیز شلیک می کردند. آن روز هیچ کس و هیچ چیز از شرّ گلوله های آتشین مأموران در امان نبود، حتی زنی که با نگرانی به کوچۀ نزدیک منزلش آمده بود تا فرزندانش را بیابد و از معرکه نجات دهد را هم، مورد هدف تیراندازی خود قرار داده بودند. آقای حسن اکبر پور می گوید:

« همان روز برادر بزرگم در خیابان پهلوی سابق گرگان از روی هتل میامی واقع در فلکه شهرداری مورد حمله ماموران قرار گرفت که به طور معجزه آسایی نجات پیدا کرد. هتل میامی گرگان واقع در فلکه شهرداری بود که ساختمان بلندی داشت و مشرف به خیابان پهلوی سابق و خیابان کاخ بود و پنجره های زیادی در طبقات بالا رو به این خیابان ها داشت که ماموران از این پنجره ها به سوی مردم تیراندازی می کردند.» [۱۰]

روز ۱۹ بهمن خود اینجانب (خارکوهی مولف این کتاب) از نزدیک شاهد بودم که مردم مظلوم گرگان در زیر گلوله باران مأموران شهربانی ، با چنگ و دندان به یاری هم می شتافتند تا آتش سوزی ها را خاموش نمایند و برخی از اجناس مغازه ها را تخلیه کنند و از شعله های آتش نجات دهند. مأموران که جنب و جوش فوق العادۀ مردم را دیدند، با شلیک به سوی ماشن آتش نشانی خواستند مانع از اطفای حریق شوند ، اما رانندگان آتش نشانی حتی با چرخ های پنچر شده به حرکت خود ادامه می دادند و مردم نیز با شلنگ هایی که به شیرهای آب منزل یا مغازه خود متصل کرده بودند تلاش می کردند تا منبع آب ماشین آتش نشانی را پر نمایند. مرحوم آقای حسین ابطحی– یکی از بازاریان انقلابی گرگان – می گوید:

« آن روز مأموران رژیم تمام مغازه ها را آتش می زدند و توی هر مغازه مواد آتشزا می انداختند. ما هر چه آب می ریختیم خاموش نمی شد. تا این که ماشین آتش نشانی آمد، اما لاستیک چرخ یکی از ماشین ها را مأموران زدند و ترکاندند. ولی راننده با همان وضعیت حرکت می کرد و می گفت الله اکبر و آتش ها را خاموش می کرد. بعد یکی از آتش نشان ها پرسید: آیا کسی رانندگی بلد است؟ من گفتم: من بلدم. سپس گفت: برو! داخل شهرداری دو ماشین آب پاش

---

۹ - آرشیو اسناد شخصی مولف

۱۰ - خاطرات مکتوب نام برده برای مولف

در آنجا هست بگیر و بیاور . من هم به اتفاق یکی از دوستانم رفتیم و آوردیم و آتش چند تا از مغازه ها را خاموش کردیم.» [۱۱]

مرحوم آیت الله سید حبیب الله طاهری گرگانی می گوید:

«روز ۱۹ بهمن ماموران شهربانی بسیار با خشونت با مردم رفتار کردند. آنها مواد آتشزا را در مغازه های شهر می ریختند و آنها را به آتش می کشیدند. آتش در چند جای شهر زبانه کشید و صدای رگبار گلوله هم مرتب به گوش می رسید. آن روز آتش و خون همراه بود با رگبار مسلسل های پلیس که مرتب به طرف مردم نشانه می رفت و عده ای هم آن روز به شهادت رسیدند... در این میان من به آیت الله طالقانی تلفن کردم و این جریان را به ایشان اطلاع دادم . او هم در پاسخ گفت من الان به شهربانی کل کشور زنگ می زنم که جلوی ماموران را بگیرد. چون در اطراف آیت الله طالقانی افراد انقلابی زیادی بودند رژیم از ایشان ترس و هراس بیشتری داشت. بعد ایشان دوباره به من زنگ زد و گفت: من با شهربانی کل کشور تماس گرفتم که قرار شده پلیسها ... از سطح شهر جمع آوری شوند.

من هم همان جا به ایشان گفتم که تا حالا این کار انجام نشده و هنوز آتش سوزی و تیر اندازی ماموران ادامه دارد. شاید حدود دو ساعت بعد از این تماس بود که کم کم پلیس ها را از سطح شهر گرگان جمع کردند. اما کشتار زیادی از سوی ماموران صورت گرفت. البته من این تماس را از منزل حاج آقا سید سجاد علوی با مرحوم طالقانی برقرار کردم که از چشم پلیس دور بود. چون تلفن های مدرسه و منزل ما تحت کنترل بود». [۱۲]

گرگان در روز ۱۹ بهمن ۵۷ به شهر جنگ زده ای شباهت یافت که گویی توسط فانتوم های متجاوزان خارجی مورد بمباران وحشیانه قرار گرفته است. فضای شهر آکنده از دود و آتش ، و بوی خون و باروت و صدای گلوله بود که همراه با فریادهای الله اکبر و جیغ و فریادهای مردم بی گناه و زبانه های سرکش آتش به کسی مجال تأمل و تحمل نمی داد. آنها حتی از پنجره های هتل میامی نیز به سوی مردم بی گناه تیر اندازی می کردند.

خلاصه در نتیجه این رفتار خشونت بار مأموران شهربانی، علاوه بر دو شهید سحرگاه آن روز ۴ نفر نیز در ساعات بعد شهید و ده ها نفر از زخمی شدند. لذا جمع شهدای آن روز به ۶ نفر رسید که عبارتند از: ۱- ذبیح الله خوزین ۲- مسلم مازندرانی ۳- مسلم نوروزی ۴- مسعود گلدسته ۵- برات آبرودی ۶ - رجب سلیمانی.

این واقعه آنقدر ناگوار و خسارت بار بود که همان روز ۱۹ بهمن ۵۷ خبر آن به اطلاع حضرت امام خمینی در تهران رسید و معظم له در سخنرانی که عصر همان روز در اجتماع مردم انجام داد با ناراحتی اعلام فرمود:

« الان به من اطلاع داده اند که در گرگان و بعضی جاهای دیگر در این روزها کشتار شده است. آخر چرا این طور کارها می شود؟!» [۱۳]

علاوه بر این مطبوعات نیز از آن به «جنگ خونین» و «گرگان در آتش و خون» یاد کردند و خبر آن در صدا و سیمای کشور و منطقه و همچنین درمیان مردم سایر استانها منعکس شد. بطوری که حتی نخست وزیر دولت موقت– آقای مهندس بازرگان– نیز روز بعد(۵۷/۱۱/۲۰) در سخنرانی خود در دانشگاه تهران اعلام کرد:

«چنان فجایع عظیم و وحشیگری های ناگفتنی و ناشنیدنی و ننگ آمیز در شهرهایی مثل گرگان و اراک بپا می کنند و به انتقام کشته شدن یک پاسبان ده ها و صدها و هزاران نفر از مردم شهر را می کُشند و مجروح و مصدوم می کنند و

---

۱۱ - از خاطرات مکتوب نام بردگان برای مولف

۱۲ - کتاب خاطرات آیت الله سید حبیب الله طاهری – تالیف غلامرضا خارکوهی

۱۳ - کتاب استان گلستان در انقلاب اسلامی– غلامرضا خارکوهی- جلد سوم

آتش می زنند... این چه ارتشی است که شهر را می سوزاند؟! مگر شما از کجا آمده اید؟ مگر مغول یا چنگیز هستید؟ آخر خجالت نمی کشید؟ چرا این کارها را می کنید؟»

یادی از شهدای پنج شنبه خونین

۱- شهید برات آبرودی ، (فرزند محمد) در سال ۱۳۴۰ در گرگان متولد شد ، اما متأسفانه به علت فقر مالی خانواده اش نتوانست به تحصیل بپردازد . شغل پدرش دست فروشی بود و خانواده اش در یک اتاق کوچک و با کمترین امکانات رفاهی زندگی می کردند . با وجود آنکه برات در شیشه بری کار می کرد ، ولی افکار روشنی داشت و علاقمند به کسب اطلاعات و مسائل سیاسی انقلاب بود و علاوه بر شرکت در راهپیمایی ها و درگیری های خیابانی با مأموران ، مسائل مربوط به مبارزه را با پدر و مادرش نیز در میان می گذاشت و حتی به پدرش می گفت تو باید یکی از بچه هایت را فدای اسلام بکنی و من برای این کار حاضرم . او عضو کمیته ای بود که در خیابان ها و محلات به پاسداری از شهر می پرداختند تا از انقلاب و مردم و اموال آنها در مقابل پاسبان ها محافظت نمایند ، که عاقبت هم در همین مسیر (شب ۱۹ بهمن) جانش را فدای نهضت امام کرد .

۲- شهید رجب سلیمانی ، (فرزند ذبیح الله) در سال ۱۳۳۴ در گرگان چشم به جهان گشود و تا دوم ابتدایی به تحصیل پرداخت. ولی تنگی معیشت به او اجازه ادامه تحصیل نداد . او در سال ۱۳۵۵ ازدواج کرد که حاصل آن فرزندی بنام «محمدرضا» است . نفرت او از رژیم و علاقمندی او به حضرت امام باعث شد تا به خیل عظیم انقلابیون بپیوندد و ضمن حضور در راهپیمایی ها ، در شب هایی که بازاریان گرگان در اعتراض به جنایات مأموران ، روزها در تحصن بودند و شب ها فعالیت می کردند ، او به اتفاق جمعی از جوانان مبارز ، پاسداری از قسمتی از شهر گرگان را بر عهده گرفت و از انقلاب اسلامی دفاع نمود تا عاقبت در همین راه (شب ۱۹ بهمن) شربت شهادت نوشید .

۳- شهید مسعود گلدسته، در سال ۱۳۳۵ در خانوده ای مذهبی در گرگان به دنیا آمد و با تربیت خانوادگی و شرکت در جلسات مذهبی روح ایمان و تدین را در دلش زنده نمود . با آنکه شغل او در بازار، طلا فروشی بود ، اما نسبت به رعایت مسائل دینی خیلی مقید بود، و دقیقا مراقب حلال و حرام امور مربوط به زندگی و کسب و کارش در معاملات بازار بود و از دروغ و نیرنگ و بی حجابی تنفر داشت. او با آگاهی از مفاسد و ریخت و پاش ها و بی عدالتی های حکومت پهلوی به مخالفت با آن برخاست ، چنان که با مبارزات خود نقش بازار را در انقلاب توسعه بخشید. تا اینکه در پنج شنبه خونین گرگان (۱۹ بهمن) به خیل شهیدان خدایی پیوست، و اسوه دیگران بویژه بازاریان شد.

۴- شهید مسلم مازندرانی ، (فرزند عباس) در سال ۱۳۳۴ در روستای کریم آباد گرگان متولد شد و تا اخذ دیپلم، تحصیلاتش را ادامه داد . او سپس به شغل معلمی پرداخت و در سال۱۳۵۴ با تاسیس کتابخانه و سپس تشکیل جلسات مذهبی به روشنگری مردم بویژه کودکان و جوانان همت گماشت و در این جلسات با طرح مباحث قرآنی ، ضمن ترویج فرهنگ اسلامی ، بی عدالتی های دستگاه حاکم را نیز بر ملا می کرد . او پس از اخذ دیپلم با آنکه در رشته علوم پزشکی یکی از دانشگاه های آمریکا پذیرفته شد، اما از رفتن به آنجا منصرف گشت و سپس به دانشسرای راهنمایی تحصیلی گرگان وارد و موفق به اخذ فوق دیپلم شد. او با اوج گیری مبارزات به سازماندهی جوانان بویژه روستائیان پرداخت و در مبارزات دانشجویی نیز سهم بسزایی ایفا نمود . شهید مازندرانی در پایان یکی از جلسات سیاسی خود دعا کرد : خدایا اگر لیاقت شهادت داریم یکی از ماها را به فیض آن برسان . که عاقبت نیز چنین شد و خود در روز ۱۹ بهمن ۵۷ به این فیض عظمی نایل آمد .

۵- شهید ذبیح الله خوزین ،(فرزند غلامحسین) در سال ۱۳۱۵ در گرگان متولد شد. تا اول دبیرستان بیشتر درس نخواند. یکبار که مشاهده کرده بود، چند نفر از چنگ ماموران رژیم فرار کرده اند به آنها کمک نمود و آنها را به یکی از شهرهای اطراف رساند. زمانی که یک نظامی سر سپرده به اسلام توهین کرده بود، او محکم در مقابلش ایستاد و به او اعتراض نمود . به همین خاطر کارش به ساواک کشیده شد و در آنجا به او هشدار دادند . ولی او در پاسخشان گفته بود: «من آزادم و وظیفه دارم از مذهبم دفاع کنم». شهید خوزین ۴ فرزند داشت و برای روشنگری و تربیت اسلامی آنها سخت می کوشید. روز در ۱۹ بهمن وقتی که پاسبان ها به خیابان ها می ریزند و مغازه های مردم بی گناه را به آتش می کشند، او برای به کمک به مغازه داران می شتابد که مورد هدف گلوله های جلادان قرار می گیرد و به شهادت می رسد.

۶- شهید مسلم نوروزی ، (فرزند حسینعلی) در سال ۱۳۴۱ در شهرستان گرگان به دنیا آمد و در خانواده ای متدین تربیت یافت و رشد و نمو کرد. این نوجوان ۱۷ ساله بر خلاف بسیاری از هم سن و سال هایش ضمیری روشن و از بصیرت مذهبی - سیاسی بالایی برخوردار بود. به همین سبب او با آشنایی نسبت به قیام امام و علل مخالفت های مردم با سلطنت پهلوی ، به جرگه مبارزات عمومی پیوست و با حضور در برنامه های سیاسی ، سهم ارزنده ای در نقش آفرینی های نوجوانان در انقلاب از خود به یادگار گذاشت و الگوی نسل نوجوان شد. [۱۴]

۲۰ بهمن ،حمله شاهدوست ها به گنبد کاووس

فردای آن روز – جمعه ۲۰ بهمن – جمعیتی حدود ۴۰ – ۳۰ هزار نفر، شهدا را به سوی امام زاده عبدالله گرگان تشییع کردند و ضمن بیعت با آرمان های شهدای مظلوم ، انزجار شدید خود را نسبت به عُمال رژیم شاه اعلام نمودند و برای تداوم نهضت اسلامی امام تا پیروزی نهایی مُصمم تر شدند. اما عوامل حکومتی که طبع سیری ناپذیری در مردم آزاری داشتند دست بردار نبودند، چنان که مردم گرگان هنوز درحال وداع با شهدایشان بودند که در همان روز – ۲۰ بهمن- چماقداران شاه دوست زیر چتر حمایت مأموران به مردم انقلابی گنبد کاووس حمله کردند و به ضرب و شتم آنان و آتش زدن مغازه ها و اتومبیل هایشان پرداختند . یکی از مطلعین ترکمن در اوایل انقلاب طی نامه ای به یکی از مقامات استان گلستان یاد آور شد که پیش از حمله چماقداران در بیستم بهمن ماه ۵۷ ، فرمانده پادگان نوده خاندوز به منزل یک آخوند شاهدوست ترکمن منطقه رفته و به آنها دستور داده که به گنبد بروند و به نفع قانون اساسی راهپیمایی نمایند. این روحانی نما حتی فتوا داده که این شاه عادل است و اطاعت از این حکومت برای ما واجب است و اینهایی که مخالف حکومت شاه باشند ، نه تنها مرگشان بیهوده است و شهید محسوب نمی شوند ، بلکه میّت هم نمی باشند[!]. او با این فتوا چند هزار نفر جمعیت چماقدار را در گنبد جمع کرد، که به نفع قانون اساسی و شاه تظاهرات انجام دادند. [۱۵]
آنها حتی از حمله به حمام زنانه و بی حرمتی به آنان دریغ نکردند که در نتیجه ، مردم قهرمان گنبد شجاعانه به دفاع از دین و ناموس و انقلاب خود پرداختند.

یکی از مطبوعات نیز در این باره نوشت:

هزاران نفر که ظاهری روستایی داشتند به پشتیبانی از قانون اساسی به گنبد کاووس حمله کردند و این شهر را به آتش و خون کشیدند . این گروه که به انواع سلاحهای سرد و گرم مجهز بودند در حالی که به طرفداری از قانون اساسی شعار می دادند با شلیک گلوله و ضربات چماق شیشه های مغازه ها و خانه های مسیر خود را درهم شکستند و با حمله

---

۱۴ - آرشیو بنیاد شهید و امور ایثار گران استان گلستان

۱۵ - از نامه آقای نظری یکی از اهالی قریه شغال تپه داز- به آیت الله نورمفیدی در اوایل انقلاب (آرشیو موسسه فرهنگی میرداماد)

به یک گرمابه زنانه و وارد آوردن خساراتی سبب وحشت مردم شدند. بطوری که چند زن به حال اغما افتادند. این گروه آنگاه وارد چند خانه مسکونی شدند و با غارت اموال این خانه ها منازل مذکور را به آتش کشیدند. آنها همچنین تعدادی اتومبیل را آتش زدند و سپس به سوی مردم شلیک کردند.[۱۶] در این هجوم وحشیانه پنج نفر از مردم مسلمان شهید و دهها نفر نیز مجروح شدند. شهدای این واقعه عبارتند از:

۱– شهید حسین طایفه حیدری ، در سال ۱۳۰۷ در مقدس مشهد و در فضای آکنده از شمیم مرقد مطهر حضرت علی بن موسی الرضا(ع) دیده به جهان گشود. او در ایام جوانی به بجنورد رفت و به شغل کارگری پرداخت. او فردی معتقد و مذهبی بود و شیفته نماز جماعت. کمک به مستمندان و همکاری با هیئهای مذهبی از دیگر ویژگیهای او بود. زیر بار زور نمی رفت و از تبعیض و بی عدالتی های ناشی از رژیم شاه بیزار بود. او فعالیتهای سیاسی خود را از سال ۱۳۳۰ و در جریان نهضت ملی آغاز کرد و حتی در سال ۳۲ در حمایت از مبارزات حق طلبانه مردم برضد حکومت پهلوی سخنرانی نمود ، بطوری که متعاقب کودتای ننگین ۲۸ مرداد آن سال تحت تعقیب قرار گرفت که مجبور شد به قم فرار نماید و باز پس از شناسایی توسط ساواک، به دهات سبزوار رفت و مدتی بعد از آنجا به تهران سفر کرد. در روزهای اوج انقلاب او جهت دیدار با خواهران و برادرانش به گنبد کاووس مسافرت نمود. تا اینکه روز ۲۰ بهمن او مواجه با حمله شاهدوست ها به مردم این شهر می شود و لذا او برای دفاع از مردم مسلمان به مقابله با چماقداران طرفدار شاه می پردازد ولی عاقبت مهاجمان او را به شهادت می رسانند و اولین شهید شجاع این روز می شود.

۲– شهیده خانم طیبه صداقت، متولد سال ۱۳۲۴ شهرستان سراب است که پس از ازدواج به همراه شوهرش به گنبد کاووس مراجعت و ۱۷ سال در این شهر زندگی نمود و صاحب یک پسر و چهار دختر شد که (در سال ۵۷) بزرگترینشان ۱۶ ساله و کوچکترینشان ۵ ساله بود . او زنی مومنه و علاقمند به نهضت امام بود . روز ۲۰ بهمن سال ۵۷ چماقداران شاهدوست وحشیانه به خانه اش حمله کردند و او که شرف خود را در خطر دید و در حالی که باردار بود ، شجاعانه به مقابله با آنان پرداخت. اما مهاجمان شاه پرست با قمه شکم او را در خانه اش و در مقابل چشم فرزندان معصومش دریدند و با شلیک گلوله او را به شهادت رساندند. از سوی دیگر در جریان جنگ ضد انقلاب در گنبد و ترکمن صحرا ، باز پیروان همان شیاطین از خدا بی خبر ،کمتر از دو ماه بعد یعنی در ۱۵ فروردین سال ۵۸ شوهر او – عوض شفاهی – را نیز به شهادت رساندند. شهید شفاهی متولد سال ۱۳۱۶ سراب می باشد و در گنبد، کارگری ساده و زحمتکش بود.

۳– شهید محمد بهمنی شیره جینی ، او در سال ۱۳۳۸ در شهر گنبد کاووس به دنیا آمد و در پناه فرهنگ دینی خانواده پرورش یافت . با آنکه شغل او بنایی بود ولی ایمان و اراده ای قوی داشت . لذا با آشنایی نسبت به حقانیت قیام حضرت امام ، او به خیل عظیم عاشقانش پیوست و با مشارکت در مبارزات مردم علیه رژیم شاه ، الگویی انقلابی برای جوانان منطقه گنبد شد تا اینکه عاقبت در همین مسیر به دست عوامل سرسپرده طاغوت در گنبد کاووس به شهادت رسید .

۴– شهید اصغر بهره مند ، او در سال ۱۳۲۲ در سراب چشم به جهان گشود. فقر و محرومیت ناشی از سیاست های غلط رژیم را از نزدیک در زندگی خود و جامعه اش لمس کرد و با مشاهده اقدامات ضد دینی، و فساد و بی عدالتی، نسبت به رژیم متنفر شد. بطوری که او بخاطر همین فقر و محرومیت مدتی بعد به همراه خانواده اش به گنبد مهاجرت کرد و پس از شناخت عمیق نسبت به مبارزات اسلامی مردم به رهبری حضرت امام ، وارد جرگه انقلابیون گردید و با مشارکت در

---

۱۶ - روزنامه اطلاعات- ۲۱ بهمن ۵۷ – ص۳

مبارزات مردم منطقه، نقش به سزایی در پیروزی انقلاب ایفا نمود. تا اینکه روز ۲۰ بهمن توسط چماقداران شاهدوست به شدت مجروح می شود و در نتیجه پس از چند روز بستری در بیمارستان به شهادت می رسد.

۵– شهید عباس قدرتی، او در سال ۱۳۰۶ در شهرستان زابل متولد شد و در کودکی از پدرش را از دست داد و با یتیمی و فقر شدید مادی و معیشتی مواجه گشت. لذا چند سال بعد به گنبد مهاجرت نمود. با آنکه کارمند شهرداری گنبد کاووس و حقوق بگیر رژیم بود، ولی با شرکت در قیام مردم مسلمان منطقه ، بدون ترس و واهمه به مبارزه علیه حکومت منحوس پهلوی پرداخت و نشان داد که حتی کارمندان دولت هم مخالف دولت شاه هستند. ایمان و اعتقاد قوی او نسبت به انقلاب اسلامی موجب شد که روز حمله چماقداران شاهدوست به مقابله با آنان بپردازد و تا پای جان در مقابل آنها بایستد .

آقای یوسف علی شکیبا در مورد این حمله می گوید:

« چند روز قبل از این حمله ، خدمت مرحوم حجت الا سلام والمسلمین ابراهیمی - رئیس حوزه علمیه منتظریه گنبد- نشسته بودیم. ایشان اعلام کردند که روز جمعه[۲۰ بهمن] قرار است که عده ای تحت عنوان حمایت از قانون اساسی مشروطه به خیابان ها ریخته و با لباس های مختلف تظاهرات کنند که در میان آن ها نیروهای انتظامی مخصوصاً شهربانی به صورت مسلح با لباس مبدل حضور داشتند. ایشان تأکید داشتند که ما سعی کنیم به اطلاع مردم در محلات مختلف شهر برسانیم که آن روز از خانه بیرون نیایند. برای این که چماقداران قصد دارند مردم را قتل عام کنند. ولی ما چند نفر به عنوان تماشا در روز جمعه به خیابان پهلوی سابق (امام خمینی فعلی) رفتیم که متأسفانه نزدیکی های ظهر بود که چماقداران با چوب و چماق به ما حمله کردند و شیشه ماشین ما را هم شکستند و ما مجبور به فرار شدیم. خیلی از آنها سوار اسب و ماشین و موتور و پیاده بودند و ۹۹ درصدشان از روستاها آمده بودند. به ماشین ها و مغازه های مردم حمله می کردند و شیشه ها و تابلوی آنها ، اعم از ترکمن و فارس را می شکستند و برایشان فرقی نمی کرد که صاحبان آنها انقلابی هستند یا شاهدوست».[۱۷]

علاوه بر این آقای محمد صفایی نیز می گوید:

« حرکت چماقداران توسط ساواک ، ژاندارمری و پادگان نوده خاندوز انجام شد. آنها را از روستاها آورده بودند که به منظور دفاع از رژیم شاهنشاهی وارد شهر گنبد شدند و بعضی از خانه ها را خراب و بعضی از مغازه ها را غارت کردند و از بین بردند و حتی در همان روز در خیابان بهار به حمام زنانه حمله کردند. البته چماقداری در همه جای ایران بود ، قبل از آن در آزادشهر و گرگان هم انجام شده بود.» [۱۸]

تجلی خشم مردم گرگان در ۲۱ بهمن ۵۷

مردم منطقه گرگان همیشه مترصد فرصتی بودند تا بتوانند انتقام خون های بناحق ریخته شده فرزندانشان را از دژخیمان خون آشام رژیم بستانند . چرا که شهربانی گرگان در مقایسه با شهربانی های سایر شهرهای کشور ، در اِعمال روشهای ظالمانه و برخورد با نهضت اسلامی مردم ، پیشگام بود . به همین سبب مردم انقلابی گرگان هنوز خاطره تلخ کشتار پنجم آذر، خشونت های محرم ، ضرب و شتم های بی مورد ، تخریب مغازه ها و ماشین های مردم ، رُعب و وحشت های بی حد و حصر ، شکنجه ها و بازداشت های فراوان ، اهانت های ماموران بوسیله بلندگو ، حمله به مساجد و

۱۷ - مصاحبه مولف با نام برده

۱۸ - منبع قبل

روحانیت و دانشگاهها و دانشجویان ، سرکوب تظاهرات روزهای هفتم و هشتم بهمن و بخصوص به خاک و خون کشیدن مردم در روز ۱۹ بهمن و آتش زدن دهها مغازه را در اذهان و ضمیر پاکشان بخاطر داشتند و نمی توانستند جنایات افراطی شهربانی را به سادگی نادیده بگیرند. این در حالی بود که خبر شهادت مظلومانه مردم گرگان و گنبد حتی به اطلاع حضرت امام نیز رسیده و موجب اعتراض ایشان شده بود، چنان که روز ۲۱ بهمن سال ۵۷ حضرت امام طی پیامی کتبی فرمودند:

« ملت شجاع ایران... به طوری که می دانید، این جانب بنا دارم که مسائل ایران به طور مسالمت آمیز حل شود، لکن دستگاه ظلم و ستم چون خود را حسب قانون محکوم می بیند، دست به جنایت زده و در شهرهای گرگان و گنبد کاووس به مردم شجاعِ مسلمان حمله کرده و کشتار نموده است».[۱۹]

این در حالی بود که ماموران رژیم حتی تا آخرین ساعات مانده به پیروزی ، دست از شرارت برنداشته و به خانه های مردم بی دفاع هجوم می بردند و تیراندازی می کردند و حتی به زنان و کودکانی که نقشی در تظاهرات نداشتند هم حمله می نمودند . به عبارت دیگر آنها تا آخرین ساعات عمر خود به مردم آزاری مشغول بودند .

به این ترتیب بود که روز ۲۱ بهمن فرا رسید. مردم گرگان با شنیدن اخبار حمله مردم تهران به کلانتریها و مراکز حساس رژیم و نیز اطلاع از پیوستن پرسنل انقلابی نیروی هوایی به نهضت امام از یک طرف ، و شنیدن فرمان امام مبنی بر آمدن به خیابانها و خنثی کردن برنامه حکومت نظامی رژیم و لغو اطلاعیه فرماندار نظامی تهران از طرف دیگر، عصر آن روز به تدریج به خیابانها آمدند و به سوی شهربانی گرگان- واقع در خیابان فلسطین فعلی(کاخ سابق)- به راه افتادند و در آنجا تجمع نمودند. اندک اندک جمعیت رسیدند و موجی از انسان های داغدار و متنفّر از حکومت پهلوی به راه افتاد. خبر این تجمع دهان به دهان و حتی بصورت تلفنی به گوش هم می رسید و مردم از محلات و حتی روستاهای مختلف به آنجا می آمدند. در این میان مردم که علیرغم شور و شعف جانانه، دل هایشان پر از کینه و نفرت از جنایات بی شمار ماموران شهربانی گرگان بود ، فرصت را مغتنم شمرده و پس از آنکه بر شهربانی و اطاق ها و امکانات آن مسلط شدند ، ناگهان به ماموران آنجا حمله کردند و یکی یکی آنها را دستگیر کرده و مورد ضرب و شتم قرار داده و به انتقام شهدا و مجروحان بی گناه خود، آنها را می کشتند. بطوری که آن روز مردم قهرمان شهرستان گرگان ۱۶ نفر از ماموران شهربانی را به قتل رساندند که اسامی آنها عبارت است از:

۱- ستوان زارع ۲- سروان منوچهری ۳- سرگرد بهشتی ۴- جهانگیر بیاری ۵- قنبر توکلی ۶-کریم کسیا ۷- علیرضا دایی ۸- جلال آقا خانی ۹- قربانعلی کُر ۱۰- احتشامی ۱۱- حسین یار محمدی ۱۲- برادر کُر ۱۳- بحرینی ۱۴- کمالی ۱۵- مقصودلو ۱۶- عجم حسینی که سه نفر اول افسر بودند و بقیه پاسبان .

در این میان عده ای از ماموران فرار کردند و عده ای هم با تلاش روحانیت انقلابی دستگیر شدند و نجات یافتند و روانه بازداشتگاه گردیدند، که از جمله آنها سرهنگ حسین واعظی رئیس شهربانی بود که دستگیر شد و همچنین سرگرد سلیمی زاده و پاسبان کمالی که آن روز فرار کردند ولی بعد از مدتی دستگیر، و هر سه نفر محاکمه و اعدام شدند.[۲۰]

لذا با توجه به اینکه یک پاسبان شهربانی گرگان هم روز ۸ بهمن و یک نفر هم روز ۱۹ بهمن و ۱۶ نفر نیز روز ۲۱ بهمن به اضافه ۵ نفر نیز از ماموران شهربانی گرگان و ژاندارمری علی آباد کتول (معروفی) و کردکوی (قبادی) کشته و یا اعدام شدند، جمعا ۲۳ نفر از دژخیمان طاغوت در استان گلستان قبل و پس از پیروزی انقلاب به کیفر جنایاتشان

---

۱۹ - کتاب استان گلستان در انقلاب اسلامی- غلامرضا خارکوهی – جلد سوم

۲۰ - کتاب استان گلستان در انقلاب اسلامی- غلامرضا خارکوهی – جلد سوم

رسیدند، و تعدادی نیز زندانی و بقیه هم از عفو عمومی برخوردار شدند. اما در این بین نیروهای سازمان منافقین (به اصطلاح مجاهدین خلق) گرگان به سراغ اسلحه خانه شهربانی رفتند و با استفاده از شلوغی جمعیت و اوضاع بحرانی، شب هنگام سلاحهای زیادی را ربودند و بعدها بر علیه نظام جمهوری اسلامی بکار بردند.

پیروزی ۲۲ بهمن ۵۷ و نقش کمیته ها

روز بیست و دوم بهمن، روز پیروزی جنود حق بر باطل ، روز غلبه مشت بر تانک، روز تجلی نور در جهان ظلمت و روز خوب پیروزی انقلاب اسلامی ایران فرا رسید. مردم منطقه پس از کشتار دژخیمان شهربانی گرگان ، ضمن استمرار مبارزات خود ، پیگیر اخبار اقدامات مردم تهران نیز بودند و حتی برخی از گلستانی هایی که در آن ایام در تهران حضور داشتند ، همراه آنان برای نابودی آخرین بقایای سلسله پهلوی مبارزه می کردند. چنان که در این میان یکی از گلستانی ها – از مبارزان علی آباد کتول – به نام محمد مهدوی در هنگام تسخیر رادیو و تلویزیون مرکز تهران با گلوله های ماموران شاه به شهادت رسید .

در این اثنا بود که روز ۲۲ بهمن خبر ترس و بی طرفی ارتش در اخبار ساعت دو بعد از ظهر رادیو اعلام شد. به دنبال آن مردم این منطقه به خیابان ها ریختند و به جشن و شادمانی پرداختند. آن روز هر کس به طریقی می خواست خود را در این جشن ملی سهیم کند. چنان که آقای عبدالحسین مصدق یکی از اهالی کردکوی می گوید :

« وقتی رادیو در اخبار ساعت ۲ بعد از ظهر اعلام کرد که ارتش اعلام بی طرفی نموده ، من که آن موقع مزدای بلندگو داری داشتم ، بلافاصله نوار قرآن را در ضبط ماشینم گذاشتم و بلندگو را هم روشن کردم و برای ابراز شادی از پیروزی انقلاب در خیابان های شهر گرگان دور می زدم و مردم هم پشت مزدایم سوار شده بودند و خوشحالی می کردند».[۲۱]

علاوه بر این جلوی پادگان لشکر ۳۰ پیاده گرگان هم غوغایی برپا بود ، عده ای از مردم به آن سو رفتند و در مقابل درب پادگان تجمع کردند و به شور و شعار و شادی پرداختند. آقای کریم تَرَحُّمی که آن موقع سرباز پادگان گرگان بود می گوید :

« روزی که ارتش از صدا و سیما اعلام بی طرفی کرد، فرمانده پادگان دستور داد که بروید سربازانی که محافظ ساختمان های دولتی در شهر هستند را جمع کنید و بیاورید که چنین کردند ، بعد ازظهر آن روز هم مردم جلوی درب پادگان گرگان تجمع کردند و شعار می دادند: " ارتش برادر ماست، خمینی رهبر ماست." باز پشت در پادگان از داخل ، ارتشی ها در پاسخ به مردم می گفتند: "ملت برادر ماست ، خمینی رهبر ماست." سپس مردم سرهنگ شیرازی فرمانده پادگان را جلوی درپادگان روی دست گرفتند و در حمایت از ارتش شعار می دادند.» [۲۲]

به این ترتیب رژیم ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران که حکومت پنجاه ساله پهلوی وارث آن بود، به کلّی متلاشی شد. مردم با رهبری روحانیان مبارز ، مراکز و پاسگاه های انتظامی و ساواک را تصرف نمودند . مرحوم حجت الاسلام شیخ حسین روحانی فر از روحانیان انقلابی کردکوی می گوید :

« روز پیروزی انقلاب – ۲۲ بهمن ۵۷ – ما در مسجد جامع کردکوی تجمع کردیم و خیلی خوشحال بودیم که ناگهان چند جوان انقلابی مرا روی شانه های خود گرفتند و بلند کردند و شعار گویان در خیابان های کردکوی به راه افتادند . تا

---

۲۱ - آرشیو خاطرات گردآوری شده مولف

۲۲ - منبع قبل

اینکه نیروهای پاسگاه ژاندارمری هم از راه رسیدند و با ما روبوسی کردند و راهپیمایی بزرگی شروع شد و مردم و ژاندارم ها با هم و دوش به دوش راهپیمایی و اظهار خوشحالی می کردند.» [۲۳]

آقای محمد علی ایزانلو یکی از فرهنگیان مبارز گنبد کاووس می گوید:

« آن روز ما رفتیم و در جلوی شهربانی گنبد کاووس تجمع کردیم . رئیس شهربانی نیز مقاومت نکرد و کار خوبی که انجام شد این بود که اسلحه ها به غارت نرفت و شهربانی را به ما تحویل دادند اما بدون اسلحه و مهمات . سپس ما رفتیم در محل ژاندارمری گنبد مستقر شدیم و بعد توسط یکی از برادران انقلابی- که دبیر دبیرستان های گنبد و دانشسرای مقدماتی دختران - بود ، به نام آقای محمد صفایی ، ایشان یک ماشین ژیان اسقاطی داشت که با هم رفتیم و پادگان نوده خاندوز را نیز تحویل گرفتیم… ما آمدیم و طبقه دوم مسجد قائمیه گنبد را به مرکزی جهت کمک رسانی به محرومان و از طرفی برای سازمان دهی نظم شهر و همچنین جمع آوری سلاح های سربازان فراری (که به فرمان حضرت امام از پایگاه های رژیم گریخته بودند) تبدیل کردیم. سربازان فراری که با خود اسلحه می آوردند می آمدند و تحویل ما می دادند که آدرس پادگان و محل خدمت آنها نیز یادداشت و لیست برداری می شد. بعد از پیروزی انقلاب نیز مدتی این محل جهت اداره امور و سازماندهی و دستگیری افراد مشکوک و ساواکی و طرفداران شاه مورد استفاده قرار می گرفت.» [۲۴]

آقای کاظم علاءالدین از جوانان انقلابی گرگان نیز می گوید :

« بلافاصله پس از اعلان پیروزی انقلاب اسلامی توسط رادیو و تلویزیون و دیگر رسانه های جمعی اولین جلسه کمیته انتظامات شهر گرگان در (عصر ۲۲ یا ۲۳ بهمن) در مسجد ملا علی تشکیل شد که طی آن جلسه ابتدا حدود ۲۰ الی ۳۰ نفر از دوستان انقلابی که در دوران انقلاب فعال بودند مسئولیت انتظامات شهر و روستاها را به عهده گرفتند و یا به تعبیری می توان گفت بر عهده دوستان گذاشته شد . پس از جلسه فوق تصمیم به استقرار کمیته انتظامات در مسجد جامع گرفته شد که دوستان با همان ماشین های شهربانی و با سلاح های کلت و رولور و ژسه که از شهربانی وقت گرفته شده بود، به طور ۲۴ ساعته عهده دار نظم و امنیت شهر و روستاها بودند . البته در آن شرایط نه تنها توده مردم خود در نظم خاصی بودند، بلکه هر فردی خود را حافظ و مسئول امنیت و رفع مشکلات همدیگر می دانستند . لیکن در آن شرایط حساس دستگیری افراد زیادی از وابستگان رژیم پهلوی از جمله ساواکی ها مأمورین شهربانی و افراد رده بالای ارتشی و… که تعداد زیادی فراری و متواری بودند و از طرفی برای جلوگیری از احتمال سودجویی افراد فرصت طلب در آن شرایط و حفظ نظم و امنیت و پیشگیری از مواردی که ممکن بود شیرینی پیروزی انقلاب را در کام عامه مردم تلخ و یا اذهان آنها را مشوش کند ، مسئولیت اصلی این کمیته، برقراری انتظامات بود که با لطف ایزد منان و یاری صاحب اصلی انقلاب حضرت ولی عصر (عج) همه این مراحل به خوبی طی و خطرات بسیار زیادی که اصل انقلاب را تهدید می کرد مورد شکست واقع شد».[۲۵]

آقای حجت الاسلام سید ضیاء میر دیلمی در مورد پیروزی انقلاب در منطقه فاضل آباد (بخش کمالان) می گوید:

« شب ۲۲ بهمن یکی از شب های شیرین و پرخاطره و پر جاذبه برای من و دوستانم بود که پس از سال ها مبارزه و مرارت و سختی توانستیم شَهد پیروزی را بِچشیم. مردم از خانه ها بیرون ریختند زن و مرد جلوی مسجد اجتماع کردند

۲۳ - منبع قبل
۲۴ - منبع قبل
۲۵ - منبع قبل

و شادی می نمودند. در همین بین از خانه مجاور مسجد (خواهرزاده ام) صدای طنبک و زرنا بلند شد . آن روزها که هنوز آهنگ های مطرب ها خلاف شئونات روحانی و اسلامی بودند سفارش کردم آن صدا را خاموش کنید . طی سخنرانی به مردم اعلام کردم تا به حال ما مسئولیت داشتیم با نظام شاهنشاهی مبارزه کنیم، اما از این لحظه کشور به دست خودمان افتاده است و مسئول نگهداری و امنیت و عدالت و همه چیز آن خود ما هستیم . لذا عده ای از دوستان را به عنوان گروه امنیت مشخص کردم که برای آنها از پاسگاه اسلحه گرفتم و به نوبت مسلحانه در روستا و دهنه محمد آباد و جنگل حفاظت می کردند . روزهای بعد نام این گروه را کمیته انقلاب اسلامی نامیدم و صورت اسامی آنها را با مسئولیت خودم به تهران منعکس کردم».[۲۶]

البته در این میان که همه چیز به هم ریخته بود و نظام اجتماعی خاصی وجود نداشت ، در هر محلی تعدادی جوان علاقمند گردهم می آمدند و کمیته ای تشکیل می دادند که از جمله شهر «گمیش تپه» (گمیشان از توابع شهرستان بندر ترکمن) بود. در قسمتی از اولین صورت جلسه تاسیس این کمیته چنین آمده است :

« در روز دوشنبه ۵۷/۱۱/۲۳ جلسه ای با حضور روحانیون و طبقات مختلف شهر گمش تپه در سالن شهرداری تشکیل گردید و پس از سخنرانی نمایندگان حضار در مورد پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری مجاهد اعظم آیت الله العظمی امام خمینی و ضمن تبریکات صمیمانه به پیشگاه رهبر انقلاب و خلق قهرمان ایران کمیته ای به نام کمیته موقت انقلاب اسلامی گمش تپه به منظور پاسداری از انقلاب تشکیل شد و اعضای اصلی ... معرفی گردید.» [۲۷]

در آن ایام انقلابیون هر شهر و محله و روستایی به اجتهاد و نظر خود عمل می نمودند که گاهی مشکلاتی نیز بروز می کرد . البته کمیته های انقلاب از حدود ۲ ماه قبل یعنی پس از محرم و بروز کمبود شدید نفت و بالا گرفتن سرما در برخی از شهرهای استان گلستان ، تحت عنوان کمیته های سوخت و بعد هم کمیته های جنگل و یا کمیته های پاسداری تشکیل شدند و در آن شرایط که هنوز رژیم حاکم بود نقش خوب و موثری ایفا نمودند. آقای حاج محمد صفایی در رابطه با کمیته انقلاب اسلامی در گنبد می گوید:

« کمیته های انقلاب در گنبد ۲ ماه قبل از پیروزی انقلاب تشکیل شد و مرحوم حجت الاسلام ابراهیمی، آقای محمد نوروزی (نماینده، دوره اول گنبد در مجلس شورای اسلامی) آقای سید باقر موسوی ، و آقای مهندس شاهرودی عضو آن بودند که الان نام بقیه را به خاطر ندارم.» [۲۸]

حجت الاسلام سید حسین حسینی هم می گوید:

« ما در علی آباد کتول به فکر تشکیل این کمیته افتادیم و با توجه به قومیت های آنجا طرحی به این صورت نوشتم که ۴ نفر روحانی شامل: خودم و آقای معصومی و آقای نصرتی و شیخ محمد مزیدی (که بعداً منافق شد و اعدام گردید) و ۴ نفر بازاری شامل : حاج سید علی حسینی– حاج حسینعلی عابدینی– حاج آقا نادران و حاج آقا مهدوی و ۴ نفر فرهنگی : آقای رضی شاهرودی– آقای کوهساری و دو نفر دیگر (که الان اسامی شان یادم نیست) و۴ نفر کشاورز : آقای حاج ربیع مزیدی و حاج رضا کردکتولی و دو نفر دیگر (نیز که یادم نیست)، این۱۶ نفر مجموعهٔ اعضای شورای کمیته انقلاب شدند و پس از چند جلسه به اتفاق آراء بنده را به عنوان هماهنگ کننده، و کم کم به عنوان رئیس کمیته انقلاب قرار دادند و از این به بعد تمام تصمیم گیریها توسط این جمع انجام می شد. البته اگر خدای نخواسته انقلاب پیروز نمی

---

۲۶ - منبع قبل

۲۷ - آرشیو موسسه فرهنگی میرداماد گرگان

۲۸ - مصاحبه مولف با نام برده

شد همه ما را اعدام می کردند و این جمع ۱۶ نفره با اعلام قبلی به بهانه صبحانه در خانه افراد جلسه می گذاشتند و به این ترتیب تصمیم گیری های لازم انجام می شد».[۲۹]

گرچه برخی از کمیته های انقلاب در استان گلستان از حدود دو ماه قبل از پیروزی تشکیل شد، اما از روز ۲۲ و ۲۳ بهمن به بعد سازماندهی آنها کامل تر و شکل رسمی تر و فراگیرتری به خود گرفتند. آقای حاج ابراهیم صالحی می گوید:

از روز ۲۳ بهمن کمیته هایی در محلات و مساجد شهر تشکیل شد که با آتش زدن لاستیک های فرسوده ی اتومبیل و چوب های تر و خشک در شب ها و ایجاد موانع لازم ، عبور و مرور ماشین ها و مردم را در خیابان ها ی اصلی شهر کنترل می کردند. افراد مشکوک را مورد بازرسی بدنی قرار می دادند و بعضی ها را هم برای شناسایی بیشتر که مبادا ساواکی یا پلیس جنایتکاری باشد به ستادهای حفاظتی می فرستادند. ما هم به همت عده ای از مردم انقلابی و جوانان پر شور در طبقه دوم مسجد میدان عباسعلی ستاد حفاظت تشکیل دادیم و برای کشیک در چند نقطه شهر گرگان ... برنامه ریزی می کردیم و برای گرفتن پیام مقامات انقلاب از تهران، از فرستنده ی رادیو سراسری و رادیو گرگان که در اختیار انقلابیون قرار گرفته بود، استفاده می کردیم . برای تهیه وسایل مورد نیاز جوانانی که در سرمای زمستان با عشق و فداکاری مسئولیت حفاظت شهر را به عهده داشتند، ما تا نیمه های شب (حدود پانزده شب متوالی) در ستاد حفاظت یا در نقاط مختلف شهر به انجام وظایف محوله مشغول بودیم. روزها هم عده زیادی از مردم در مسجد میدان جمع می شدند و با بزرگترها به گفتگو و چاره جویی در مورد اموری که در آن شرایط خاص بعد از پیروزی وجود داشت می پرداختند و راهنمایی و کمک می خواستند که... ستاد کمک رسانی تشکیل شد و برای حل مشکلات مردم اقدامات لازم را انجام می دادند.»[۳۰]

اَلحق که کمیته های انقلاب در آن مقطع حساس و بحرانی پس از پیروزی نقش ارزنده ای در پاسداری از دستاوردهای انقلاب و برقراری نظم و مدیریت جامعه و مبارزه با ضد انقلاب و خنثی کردن توطئه های داخلی و خارجی ایفا کردند.

سه شهید روز پیروزی

روز پیروزی انقلاب و در آخرین ساعات عمر حکومت پنجاه ساله سلطنت پهلوی سه نفر از مردم با ایمان و مبارز استان گلستان به اسامی آقایان: محمد مهدوی و محمد سمیعی فرد (در تهران) و اسماعیل مازینی (در کرج) به شهادت رسیدند و نسیم آزادی و پیروزی را برای همیشه با عطر خون خود معطر و مزین نمودند:

۱– شهید محمد مهدوی، (فرزند مرحوم غلامحسین) در سال ۱۳۳۱ در روستای میقان از توابع شاهرود بدنیا آمد. پس از طی دوره ابتدایی جهت کار و ادامه تحصیل به تهران عزیمت نمود و در راه آهن مشغول به کار شد. او سپس در کلاس ششم ثبت نام نمود و با تلاش فراوان موفق به اخذ دیپلم گردید. با شروع انقلاب بر اثر فعالیت هایی که داشت مثل پخش اعلامیه و نوار از تهران به نقاط مختلف مخصوصاً شاهرود و علی آبادکتول، کمتر می توانست در سرِ کار خود حاضر شود و چون راه آهن را سدّی جلوی فعالیت های انقلابی خود می دید به همین دلیل استعفای خود را تسلیم مقامات مربوطه نمود. او حتی مدتی به خاطر آنکه تحت تعقیب ساواک قرار گرفته بود، فرار کرد و به علی آباد کتول آمد. پس از مدتی چون بیکار بود، در مدرسه عالی هواپیمایی بعنوان دانشجو مشغول به تحصیل گردید. ولی باز هم دست از مبارزه بر نداشت و حتی اولین کسی بود که عکس شاه را از دیوار آنجا کَند و برداشت. او در بسیاری از راهپیمایی ها از جمله ۱۷

---

۲۹ - کتاب استان گلستان در انقلاب اسلامی – غلامرضاخارکوهی - جلد سوم

۳۰ - آرشیو خاطرات گردآوری شده مولف

شهریور و استقبال از امام در ۱۲ بهمن شرکت نمود و حتی به زیارت حضرت امام در مدرسه علوی رفت. تـا اینکـه در روز ۲۲ بهمن سال ۵۷ به تبعیت از فرامین امام به اتفاق جمع دیگری از انقلابیون جهت تسخیر رادیو تلویزیون بـه جـام جـم حمله می کند و عاقبت در این درگیری با اصابت گلوله ای به ناحیه سر او به درجه رفیع شهادت نایل می گردد.

۲- شهید محمد سمیعی فرد ، (فرزند سمیع الله) در سال ۱۳۰۷ متولـد شـد و در سـال ۱۳۳۳ بـه اسـتخدام سـازمان آب تهران در آمد و خدمات شایانی به مردم نمود. او با آغاز مبارزات حضرت امام به ویژه از سـال ۱۳۴۲ ارادت خاصـی بـه آن حضرت پیدا کرد و برای پیروی از رهنمودهای امام فعال تر شـد و دوسـتانش را نیـز بـرای مبـارزه تشـویق مـی کـرد. او تحصیلاتش را تا مقطع لیسانس ادامه داد. او فردی خوش اخلاق و اجتماعی و دارای اعتقادات مذهبی قوی بـود و شـرکت در مراسم عزاداری امام حسین(ع) را خیلی دوست می داشت. صِله رَحِم را به جا می آورد و همـواره از بسـتگان سرکشـی می نمود. او با اوج گیری مبارزات مردم بر علیه رژیم شاه نقـش فعـال خـود را بـه نمـایش گذاشـت و ضـمن شـرکت در تظاهرات ها و درگیری ها، پتو و ملافه و دارو و پول جمع آوری می کرد و از سرمایه خود هم مایه مـی گذاشـت و آنهـا را برای کمک به انقلابیون، به مساجد و بیمارستان ها تحویل می داد. او مردمی را که در کوچه ها و خیابان ها مـورد حملـه دژخیمان رژیم شاه قرار می گرفتند، به منزل خود پناه و سپس فراری می داد و شبها نیز هم صدا با سـایر مـردم تهـران الله اکبر می گفت. او حتی روزهای اوج درگیری مردم مسلمان با دژخیمان رژیم ، یعنی ۲۱و۲۲ بهمن سال ۵۷ با ماشـین شخصی خود نقش آمبولانس را ایفا می کرد و مجروحان را از منطقه پادگان جمشیدیه تهران به بیمارستان می رسـاندکه در همین حین (روز ۲۲بهمن) مورد اصابتِ گلوله های سربازان گارد شاه که از داخل پادگان به سـوی مـردم شـلیک مـی کردند، قرار گرفت و به شهادت رسید.

۳- شهید اسماعیل مازینی ، (فرزند اصغر) در سال ۱۳۲۴ در نوکنده از توابع شهرسـتان بنـدرگز بـه دنیـا آمـد و پـس از تحصیلات ابتدایی راهی کرج شد و در آنجا به کارگری پرداخت. با این وجود اعتقاد راسخی به احکـام الهـی داشـت و بـه حضرت امام عشق می ورزید. بصیرت سیاسی مذهبی او باعث شد که او به نهضت امام بپیوندد و همگام با مـردم کـرج در خط مبارزه با رژیم ستمگر پهلوی قرار گیرد. لذا فعالیت های زیادی بخصوص در بهمن ماه سال ۵۷ انجام داد تا آنجـا کـه در هنگام راهپیمایی روز ۵۷/۱۱/۲۲ با گلوله های آتشین مزدوران شاه به فیض عظمای شهادت نایل گردید.

بالاخره با سقوط حکومت ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی و ۳۷ ساله پهلوی ها، انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام خمینـی پیروز شد و برای نخستین بار نسیم دیانت و عدالت و آزادی در ایران وزیدن گرفت و عصر جدیدی در ادوار تـاریخ جهـان آغاز گشت.

اخذ از: کتاب استان گلستان در نهضت امام خمینی – تالیف: غلامرضا خارکوهی- نشر مشترک بنیاد شهید و انتشارات نینوا- چاپ دوم- صص ۲۷۸ تا ۳۰۱